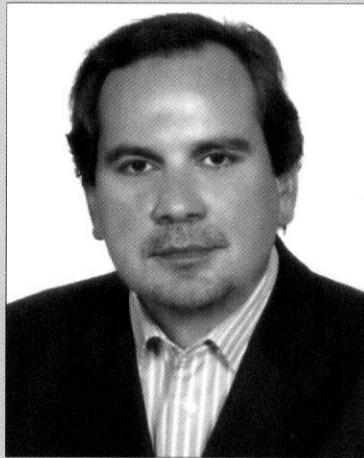


جنگ سردی میان ایران و آمریکا در جریان است. در حالی که آمریکا با کشورهای عربی منطقه خلیج فارس روابط استراتژیک نظامی دارد



خاورمیانه بزرگ عملی نخواهد بود، چون با دموکراتیک شدن خاورمیانه، آمریکا برخلاف منافع خودش گام برداشته است

گفت و گو با دکتر محمود سریع القلم درباره چشم انداز تحولات خاورمیانه

پرونده خاورمیانه بزرگ مختومه است

عذر ادزم

اسلام گرایان در مصر، باز کردن فضا برای فعالیت رسانه ها در کشورهای خلیج فارس از جمله کارهای رفورمیستی تدریجی کوتاه تا میان مدتی است که مبنای سیاست آمریکا در خاورمیانه قرار گرفته تا اندک اندک فضای نقد از حکومت ها به وجود بیاید و جوامع احساس کنند در کشورهایی زندگی می کنند که می توانند از حکومت های خود انتقاد کنند.

به عبارتی مقصودتان دموکراتیک کردن فضا ولی با جهت دهی آمریکاست؟

بله، یعنی اگر آمریکاییان می خواستند ایده های اولیه خاورمیانه بزرگ را اجرا کنند، بسیاری از حکومت های خاورمیانه باید تغییر می کردند. به هر حال آمریکا در این منطقه دو منفعت مهم دارد. یکی حفظ منافع ایالات متحده در زمینه انرژی و دیگری موجودیت و امنیت اسرائیل.

برای هدایت منطقه در مسیری که منافع حکومت آمریکا را تامین کند سرانجام به این نتیجه رسیدند که روی حکومت های فعلی کار کنند و آن ها را تشویق کنند تا به تدریج در صحنه های اقتصادی و اجتماعی رفورم هایی انجام شود.

حکومت هایی که اکنون به وجود آمده اند سبب قدرت گرفتن شیعیان در منطقه شده اند. از سوی دیگر کشورهای

این امر، که در سال ۲۰۰۱ در آمریکا مطرح شد، طی دو سال کنفرانس ها و مقالات و حتی کتاب های متعددی در آمریکا منتشر و مناظره هایی در مراکز تحقیقاتی و سیاست گذاری برگزار شد. سرانجام این نتیجه به دست آمد که خاورمیانه بزرگ یک پروژه عملی نخواهد بود، چون در صورت دموکراتیک شدن کشورهای خاورمیانه، در واقع آمریکا برخلاف منافع خودش گام برداشته است. یعنی با انجام انتخابات آزاد در بسیاری از کشورهای خاورمیانه، اسلام گرایان به قدرت می رسند و زمینه نقد و انتقاد از آمریکا به وجود می آید.

از طرف دیگر با توجه به دولتی بودن اقتصاد کشورهای خاورمیانه، برخورداری از یک اقتصاد آزاد و مبتنی بر توان و تحرک بخش خصوصی در این کشورها مستلزم فرایند دراز مدتی است. بنابراین چه به لحاظ سیاسی و چه اقتصادی پرونده پروژه خاورمیانه بزرگ در سال ۲۰۰۴ مختومه شد.

ولی آمریکا به شکل دیگری برای پیشبرد اهداف خود، دست به رفورم هایی زده است.

همین طور است. می بینم که دولت آمریکا در ارتباط خود با کشورهای منطقه خاورمیانه بیشتر به رفورم های آرام و تدریجی، چه در حوزه های اقتصادی و چه سیاسی، مبادرت کرده است. برای مثال انتخاب شوراها در عربستان، گشودن تدریجی فضای سیاسی برای

با شروع بحران اخیر در خاورمیانه و تهاجم اسرائیل به لبنان باردیگر از طرح آمریکا به عنوان "خاورمیانه بزرگ" سخن به میان آمد. در حالیکه برخی از کارشناسان تهاجم اسرائیل را در راستای این طرح می دانند گروهی دیگر طرح را پایان یافته قلمداد می کنند. برای آگاهی از سرنوشت طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ با دکتر محمود سریع القلم استاد دانشگاه شهید بهشتی و رییس مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه گفتگو کرده ایم.

خاورمیانه یک بار دیگر دچار بحران شد و جنگ تمام عیاری به راه افتاد. آیا آنچه در خاورمیانه می گذرد در راستای طرح خاورمیانه بزرگ است. ارزیابی شما از استمرار یا موقتیت این طرح چیست؟

طرح خاورمیانه بزرگ واکنشی به واقعه ۱۱ سپتامبر در آمریکا بود. تحلیل آمریکایی ها این بود که چون حکومت های منطقه خاورمیانه آزاد و دموکراتیک نیستند، گروه های اسلام گرا به شکل زیرزمینی به مخالفت با حکومت ها برمی خیزند، ضد آمریکایی می شوند و این مسئله در کل دنیای عرب و اسلام برای آمریکا مشکل ایجاد می کند. آن ها بر اساس چنین تحلیلی به فکر دموکراتیزه کردن منطقه خاورمیانه افتادند. از سوی دیگر درصددند با تقویت بخش خصوصی اقتصاد منطقه را غیردولتی کنند. برای تحقق

دست خواهد آمد.

به هر حال این تقابل وجود دارد و جدی است. به نظر من هم استراتژی آمریکایی‌ها مدیریت این بحران است، چون در کوتاه مدت این مسائل حل نخواهد شد.

کشورهای عرب در زمان حکومت صدام روابط خوبی با عراق داشتند، ولی در شرایط حاضر به نظر نمی‌رسد که با حکومت فعلی مناسبات خوبی داشته باشند. در حالیکه حضور آمریکا در عراق می‌تواند برای برخی از کشورهای منطقه که ارتباط خوبی با آمریکا دارند امتیازی باشد.

دلیل عمده این گونه برخورد آن است که کشورهای مهم عربی تعیین کننده روش هستند. در بین خود آن‌ها اجماع نظر نسبت به نحوه برخورد با عراق فعلی وجود ندارد.

نگاه بدنه اجتماعی و سیاست گذاری کشورهای مهم عربی به عراق فعلی این است که شیعیان در عراق قدرت را به دست می‌گیرند و طبعاً به طور مستقیم و غیر مستقیم به قدرت ایران در منطقه کمک می‌کنند. در واقع آن‌را

اگر افغانستان حتی ثبات سیاسی داشته باشد و سطح خشونت در افغانستان هم تقلیل یابد این کشور با مشکل منابع رو به رو خواهد بود



یک نوع برتری ایران و شیعیان در توازن و قدرت منطقه‌ای می‌دانند و به همین دلیل از آن حمایت کامل نمی‌کنند. البته کشورهای عربی به عنوان دولت، هیچکدام در جهت تخریب فرآیند شکل‌گیری یک حکومت جدید در عراق حرکت نمی‌کنند، ولی همان‌طور که گفتید حمایت لازم را هم به عمل نمی‌آورند. نگرانی‌های آن‌ها هم به تحلیل‌شان از قدرت یافتن شیعه و ایران و برتری ایران در منطقه و بر دیگران برمی‌گردد. من شخصاً معتقدم که برای شیعیان عراق، قدرتمند شدن عراق خیلی مهم است. آن‌ها به حوزه قدرت، خیلی مذهبی نگاه نمی‌کنند و

آمریکا در ارتباط با کشورهای منطقه خاورمیانه بیشتر به رفورم‌های آرام و تدریجی، چه در حوزه‌های اقتصادی و چه سیاسی، مبادرت کرده است

عربی هم اغلب سنی مذهب هستند و از قدرت گرفتن شیعیان ناخرسند و به همین دلیل نیز بحث هلال شیعی و همچنین بدر شیعی مطرح است. به نظر می‌رسد آمریکا تقابلی را بین این کشورها بوجود آورده است. با توجه به ناامنی‌های فزاینده در عراق آیا باید تصور کرد آمریکا در این زمینه ناتوان است یا به این ناامنی دامن می‌زند؟

به هر حال یک نیروی قابل توجه بنیادگرایی سنی در منطقه وجود دارد که شاخه رادیکال آن القاعده است. این‌ها مخالف حضور آمریکا در منطقه و حمایت آمریکا از حکومت‌های مهم عربی هستند. یک زمانی بود که افغانستان محل فعالیت این گونه گروه‌ها بود. اکنون عراق چنین وضعیتی دارد. همان‌طور که می‌دانید عراق کشوری نسبتاً بزرگ است و شاید ورود و خروج در آن خیلی راحت‌تر باشد، به همین دلیل با وجود حدود ۱۳۵ هزار سرباز آمریکایی مدیریت برکل جغرافیای عراق کار آسانی نیست.

از سوی دیگر مخالفان بعضی هم برای این ناامنی انگیزه دارند و علیه منافع آمریکا در عراق فعالند. القاعده آنجا هست. یعنی نیروهای مختلفی هستند که منافع مشترکی دارند که علیه آمریکا فعال شوند و از ثبات عراق و تبدیل شدن آن به یک کشور عادی با یک نظم جدید جلوگیری کنند. این صحنه نبرد است که دو طرف با هم در تقابل و مبارزه هستند. فکر می‌کنم که به طور طبیعی آمریکاییان علاقه مندند که بر اوضاع مسلط شوند، بنیادگرایی سنی را کنار بزنند، آن‌را به یک نیروی سیاسی تبدیل کنند و بعد نظامی آن‌را از بین ببرند. ولی باید ببینیم که این گروه‌ها نیرویی قابل توجهند که با آمریکا مبارزه می‌کنند و در جوامع کشورهای عربی حمایت هم می‌شوند؛ یعنی در کشورهای منطقه، بنیادگرایی سنی دارای حامی است که اکنون در قالب عراق فعال است، چون در این کشور، فضا باز و کنترل نشده است و می‌توان مبارزه کرد. در عین حال تفکری هم در بعضی از لایه‌های بنیادگرایی وجود دارد که باید با حاکم شدن شیعیان در عراق مبارزه کرد.

کشتار شیعیان در عراق از این نگاه ناشی می‌شود که آن‌ها معتقدند قدرت شیعه در عراق نباید تثبیت و نهادینه شود. به نظر من همکاری کردها و شیعیان در عراق و تلاش برای کشاندن و دعوت از گروه‌های سنی برای مشارکت سیاسی در عراق بر این مبنا شکل می‌گیرد که همه کشور عراق را مدیریت کنند و از حاکمیت نگرش مدیران بر اساس گرایش‌های مذهبی یا فرقه‌ای جلوگیری کنند. اجرای این سیاست نیازمند فرآیند دراز مدتی است که با استحکام وضعیت اقتصادی، اجتماعی عراق به

مرز ایران ساخته شده که ۲۳ هزار سرباز در خود جای می‌دهد. آمریکایی‌ها در نظام حقوقی و بنیان‌های فکری، نظام آموزشی و نظام صنعتی در عراق نفوذ اساسی دارند. ساختار جدید حکومتی در عراق را آمریکاییان بنیان گذاشته‌اند.

شرکت‌ها و مشاوران آمریکایی در بدنه حکومت عراق به لحاظ حقوقی و قانونی و نیز فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی نقش اساسی دارند. این‌ها کارهای دراز مدت آمریکاست که می‌خواهد سیستم را به سمت سیستم غربی آمریکایی هدایت کند. در عین حال، نیروها و جریانات فکری-سیاسی گریز از آمریکا فراوان است؛ چه در دستگاه حکومتی چه در نظام اجتماعی این کشور. پیش‌بینی اینکه در آینده چه نوع توازن و مناظره و تقابلی بین این‌ها صورت می‌گیرد و آیا به یک همکاری منجر می‌شود یا یک تقابل دائمی بین آمریکایی‌ها و عراقی‌ها، خیلی مشکل است. من تصور می‌کنم حضور آمریکا در عراق بدون چالش نخواهد بود. تا زمانی که بنیادگرایان در عراق حضور دارند، فعالند و خشونت تولید می‌کنند نفوذ آمریکا در عراق دچار چالش خواهد بود. حال اینکه طرفین تا چه مدت درگیری را ادامه بدهند و دولت‌های بعدی در آمریکا تا چه زمان حضور نظامی آمریکا در عراق را حفظ کنند، پرسش‌هایی است که پاسخ آن روشن نیست.

اما درباره اینکه اگر نیروهای نظامی آمریکایی در عراق نباشند چه اتفاقی رخ خواهد داد، منافع کشورهای عربی، منافع ایران و منافع ترکیه چیست، فکر می‌کنم که آمریکاییان یک تصمیم کلی گرفته‌اند و آن اینکه در عراق حضور داشته باشند، ولی فشارهای داخلی برای تقلیل نیرو و در آمریکا زیاد است. البته موضوع عراق در آمریکا به یک موضوع کلان امنیت ملی آن کشور تبدیل شده و مستقل از نگاه‌های حزبی در آینده خواهد بود. چون این موضوع با کل حضور آمریکا در خاورمیانه، با ثبات در مناطق نفتی آن منطقه و با مسئله اسرائیل به هم آمیخته است و چشم انداز روشنی در باره موضوع متصور نیست.

اکنون طرفین در پی استحکام مواضع خود هستند. بنیادگرایان به شدت فعالند و خشونت‌های روزمره در عراق نشان می‌دهد که این تقابل در آنجا وجود دارد. در عین حال آمریکاییان در آنجا حضور دارند و فعالند. با وجود خشونت‌ها انتخابات نیز برگزار می‌شود، دولت شکل می‌گیرد و عراقی‌ها دارند کارهای متنوع اقتصادی و صنعتی و اجتماعی و آموزشی انجام می‌دهند. این همه در حالی است که عراق به هر حال کشور بی‌ثباتی است و آینده‌ای نامطمئن دارد.

آمریکاییان علاقه مندند که بر اوضاع مسلط شوند، بنیادگرایی سنی را کنار بزنند، آن را به یک نیروی سیاسی تبدیل کنند



کشورهای مهم عربی تعیین کننده روش هستند. در بین خود آن‌ها اجماع نظر نسبت به نحوه برخورد با عراق فعلی وجود ندارد

حتی مصالح ملی عراق برای شان خیلی مهم تر از روابط نزدیک با ایران است. عراق اگر بتواند سعی می‌کند روابط نزدیکی با کشورهای عربی ایجاد کند، ولی در حال حاضر بین آن‌ها سوءظن وجود دارد. اینکه دولت‌های مهم عربی در منطقه به عراق به عنوان یک کشور عربی در حال شکل‌گیری و غیر مذهبی نگاه کنند، به زمان نیاز دارد.

با توجه به شرایط عراق و ادامه ترورها، بفرمایید منابع گروه‌های مخالف از کجا تامین می‌شود. خیلی‌ها ایران را متهم می‌کنند. در حالیکه ترورها به دست گروه‌های سنی انجام می‌شود. آیا برخی از کشورهای منطقه

تامین کننده منابع آن‌ها هستند؟

البته من اطلاع دقیقی در این رابطه ندارم، ولی تصور می‌کنم بنیادگرایی که در پی خشونت در عراق است منابع مالی خود را از افراد و گروه‌های غیر دولتی در کشورهای عربی تامین می‌کند. البته هیچ دولت عربی در کمک به آن‌ها دخالت ندارد چون این کشورها مخالف این جریانات هستند، ولی افراد یاری‌رسان فراوان و از میان ثروتمندانند. این گروه عمدتاً در دستگاه دولتی حضور ندارند، بلکه به دلایل اعتقادی، مذهبی و سیاسی به این جریان‌های بنیادگرا برای حفظ و تداوم و تشدید خشونت و تداوم آن کمک می‌کنند.

منافع آنها چیست و از این ناامنی چه سودی می‌برند؟

برای شان منافع فکری دارد. گروه‌های کثیری از افراد ثروتمند در کشورهای عربی هستند که در دولت نیستند، ولی اعتقاد دارند و اعتقادات سیاسی دارند. ضمن اینکه مخالف آمریکا و دستگاه‌های حکومتی کشورشان هستند و به طور پیچیده‌ای به این جریانات کمک می‌کنند. افرادی هم هستند که باورهای مذهبی دارند و از ثروت‌های کلان برخوردارند؛ مانند رهبران القاعده.

با توجه به آنچه که اشاره کردید سرنوشت آمریکا در عراق به کجا ختم می‌شود؟

آمریکا عملکردی چند لایه در عراق دارد که یکی از آنها حفظ نفوذ خود است. آمریکا چهار پایگاه بسیار بزرگ در در شرق، غرب، شمال و جنوب عراق ساخته است. پادگانی هم نزدیک

این ناامنی هم در مورد افغانستان صادق است و در آنجا هم برخی حرکت های تروریستی مانند عراق آغاز شده است. آینده افغانستان و حضور آمریکا در این کشور به کجا می انجامد؟

بازسازی افغانستان هم به ثبات سیاسی قابل توجهی نیازمند است و هم به منابع عظیم مالی. بسیاری از تعهدات مالی کشورها برای بازسازی افغانستان تحقق نیافته، این کشور همچنان با کمبود منابع رو به روست و منابع داخلی آن برای بازسازی فوق العاده محدود است. در این میان آنچه در افغانستان وجود دارد و در عراق بسیار ضعیف است وجود نوعی تفاهم و اجماع کلان بین نیروهای متنوع سیاسی برای حفظ ثبات و بازسازی این کشورهاست. خشونت های اخیر هم بیشتر به فعال شدن دوباره نیروهای طالبان در افغانستان بازمی گردد. اما به هر حال افغانستان هم مانند عراق سرزمین پیچیده ای است. برخی اوقات گروه های سیاسی برای اینکه بتوانند امتیاز بگیرند در ماتریس سیاسی خود ممکن است از خشونت استفاده کنند. اگر افغانستان حتی ثبات سیاسی داشته باشد و سطح خشونت در افغانستان هم تقلیل یابد این کشور با مشکل منابع رو به رو خواهد بود. در حالیکه عراق چنین مشکلی ندارد. این کشور به تعبیری دومین منابع نفتی منطقه خلیج فارس را در اختیار دارد. منابع انسانی عظیم تحصیل کرده و آموزش دیده در بیرون و داخل عراق نیز حضور دارند. اگر در عراق ثبات سیاسی باشد و خشونت ها از بین برود عراق استعداد دارد به تدریج به یک کشور پیشرفته تبدیل شود، ولی در افغانستان شرایط اقلیمی، نبود منابع داخلی و پراکنده بودن جمعیت عواملی هستند که رشد افغانستان را تقلیل می دهند. البته رهبران سیاسی افغانستان به نظر من از عقلانیت قابل توجهی برخوردارند، ارتباطات بسیار سازنده بین المللی دارند و با روش های اجماع سازی در داخل افغانستان آشنا هستند. اگر افغانستان در تامین منابع و بازسازی موفق شود در دهه آینده به تدریج به کشوری در حال رشد تبدیل خواهد شد. ولی تحقق این امر به وضعیت کل منطقه، جایگاه آمریکا در منطقه، وضعیت پاکستان و ارتباط آن با هند، و وضعیت کلی جریان های سیاسی در منطقه بستگی دارد. به آنجا بی ثباتی فراوان است و موانع فراوانی بر سر راه بهبود وضعیت وجود دارد.

در هفته های اخیر حضور آمریکا را در منطقه شاهد هستیم و آن تهاجم اسرائیل به لبنان است. اکنون قطعنامه ای صادر شده، آتش بسی برقرار است و نیروهای بین المللی در حال استقرار در فاصله ای میان مرز لبنان و اسرائیل

هستند. شما آینده لبنان را در منطقه چگونه ارزیابی می کنید؟

لبنان کشوری است زنده، پرنرژی و مردم جهان مداری دارد. تعداد قابل توجهی از لبنانی ها بیرون از این کشور زندگی می کنند و اگر اشتباه نکنم تعداد لبنانی های بیرون از لبنان بیش از لبنانی هایی هستند که در این کشور ساکنند. در لبنان بازسازی انجام خواهد شد و این کشور به وضعیت عادی خود باز خواهد گشت. روحیه کار و فعالیت و تعامل با جهان نیز در میان لبنانی ها بسیار قابل توجه است. از همین رو فکر می کنم که حزب الله باز خواهد گشت تا در حیات سیاسی لبنان نقش مهم تری ایفا کند. وضعیت لبنان هم عادی و باثبات خواهد شد. به گمان من حتی در زمانی نه چندان دور خرابی های ناشی از جنگ هم ترمیم خواهد شد.

یک نیروی قابل توجه بنیادگرایی سنی در منطقه وجود دارد که مخالف حضور آمریکا در منطقه و حمایت آمریکا از حکومت های مهم عربی است

اگر اجازه دهید به وضعیت ایران نیز در منطقه نگاهی داشته باشیم. با توجه به شرایط حاکم بر منطقه به نظر شما چه ترتیبات امنیتی باید در خلیج فارس برقرار شود تا ایران در آن مشارکت داشته باشد.

خواستهای ایران با خواسته های کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بسیار متفاوت است. نظام های سیاسی در شمال و جنوب منطقه خلیج فارس با یکدیگر بسیار تفاوت دارند. کشورهای عربی خلیج فارس خود را همراه نظام جهانی می دانند، این در حالی است که سیاست خارجی ایران خود را در تقابل با نظام سیاسی جهان می بیند، به همین دلیل اولویت های ایران با اولویت های کشورهای عربی نیز بسیار متفاوت است.

کشورهای عربی عمدتاً اولویت های اول خود را اقتصاد تعریف کرده اند. اولویت اصلی ایران، مسائل سیاسی و امنیتی است. بنابراین با توجه به تفاوت اساسی ما با آن ها به لحاظ ساختاری، به نظر من زمینه دستیابی به ترتیبات مشترک برای تامین امنیت خلیج فارس در کوتاه مدت وجود ندارد. تلقی کشورهای عربی از نظام بین الملل و از روابط با غرب و نگاه شان به نظام اجتماعی خود کاملاً با ایران تفاوت دارد. به همین دلیل به نظر من زمینه مشارکت شاید در حوزه های اقتصادی به مراتب از حوزه های امنیتی بین کشورهای حوزه خلیج فارس بیشتر است؛ به ویژه با توجه به اینکه کشورهای عربی به شکلی فزاینده به رفتار سیاسی ایران توجه دارند، نگاه های امنیتی به ایران بسیار افزایش یافته است.

به هر حال اگر در معادله منطقه خلیج فارس آمریکا را هم در نظر بگیریم، جنگ سردی میان ایران و آمریکا در جریان است. این در حالی است که آمریکا با کشورهای عربی منطقه خلیج فارس روابط استراتژیک نظامی دارد. برای مثال در همین چند ماه اخیر بیش از ۶ میلیارد دلار قرارداد نظامی میان آمریکا و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بسته شده است. بر همین اساس به نظر من زمینه همکاری امنیتی بین شمال خلیج فارس و جنوب خلیج فارس در سطح حداقل است، ولی زمینه های اقتصادی، تجاری، خدمات، گردشگری و حتی تا اندازه ای همکاری های فرهنگی و رفت و آمدهای اجتماعی همیشه میان این کشورها وجود دارد و هم اکنون در حال گسترش است. در طول هر هفته نزدیک به ۱۵۰ پرواز از ایران به کشورهای امارات انجام می شود. این امر نشان می دهد که با وجود همه اختلافات سیاسی و امنیتی، روابط تجاری و اجتماعی بین این کشورها قابل توجه است. به نظر من با توجه به ساختارهای متعارضی که بین ایران و منطقه عربی وجود دارد در کوتاه تا میان مدت همکاری های امنیتی در حداقل خود خواهد بود.

این عدم همکاری امنیتی تا چه حد بستگی به روابط ایران و آمریکا دارد؟

بسیار تعیین کننده است. در واقع شاید کانون این تضاد همین جنگ سرد بین ایران و آمریکا باشد. به هر حال سیاست خارجی ایران با نظام بین الملل یک سیاست خارجی تقابلی است. در کانون این تقابل هم آمریکا و اسرائیل قرار دارند. در حالیکه این کشورها نه تنها تقابلی با یکدیگر ندارند، بلکه همکاری استراتژیک میان آن ها برقرار است و از این رو، آمریکا نقش بسیار تعیین کننده ای دارد.